

جنبش شیر و خورشید و بحران اعتماد در اپوزیسیون ایرانی

تحلیل تاریخی، سیاسی و روان‌شناختی با راهبردهای عملی برای اعتمادسازی

مقاله علمی - تحلیلی با ارجاعات

تهیه شده برای: Mr Peyman Bakhshayesh

تاریخ: ۳ ژوئن ۲۰۲۶

یادداشت روش‌شناختی: این مقاله از متن اولیه ارائه شده به عنوان چارچوب تحلیلی استفاده می‌کند، اما برای پرهیز از داوری‌های اثبات‌نشده، میان «واقعیت تاریخی»، «برداشت اجتماعی» و «تحلیل سیاسی» تمایز می‌گذارد. هدف مقاله، ارائه نقشه‌ای برای کاهش بی‌اعتمادی و تقویت تشکل‌گرایی مدنی است، نه تخریب گروه‌های سیاسی یا دعوت به خشونت.

چکیده

مهم‌ترین بحران جنبش شیر و خورشید و بخش وسیع‌تری از جنبش‌های ایرانیان، صرفاً کمبود شعار، چهره، رسانه یا نارضایتی اجتماعی نیست؛ بحران اصلی، بحران اعتماد است. این بحران از چند منشأ هم‌زمان تغذیه می‌کند: خاطره تاریخی ائتلاف‌های شکننده میان نیروهای چپ و اسلام‌گرا در انقلاب ۱۳۵۷، تجربه خشونت سیاسی و سازمان‌های مسلح، شکاف‌ها و انشعابات مکرر در جریان‌های چپ ایرانی، عملکرد سرکوبگر جمهوری اسلامی، ترس از نفوذ امنیتی، و ضعف آموزش سیاسی عمومی در میان بخش‌هایی از جامعه و دیاسپورا. در چنین وضعیتی، افراد به جای ورود سازمان‌یافته به سیاست، یا از سیاست فاصله می‌گیرند یا با

بدگمانی افراطی وارد آن می‌شوند. نتیجه، کاهش ظرفیت ائتلاف‌سازی، تضعیف شبکه‌های محلی، افزایش اتهام‌زنی و رشد سیاست هویتی و قبیله‌ای است. مقاله حاضر با اتکا به تاریخ سیاسی ایران، نظریه‌های اعتماد و سرمایه اجتماعی، و تجربه گذارهای دموکراتیک، نشان می‌دهد که حل بحران اعتماد باید از پایین جامعه آغاز شود: آموزش سیاسی، شفافیت سازمانی، آزمون‌های اخلاقی و رفتاری برای فعالان، سازوکارهای راستی‌آزمایی، شوراهای محلی مورد اعتماد، منشور رفتاری ضدخشونت، و تفکیک نقش رهبر دوران گذار از نقش حزب سیاسی. در این چارچوب، نقش شاهزاده رضا پهلوی می‌تواند نه به‌عنوان رهبر یک جناح، بلکه به‌عنوان نماد آشتی ملی، تسهیل‌کننده گذار و حافظ صندوق رأی تعریف شود؛ نقشی که فقط در صورت حفظ فاصله از افراط‌گرایی، گذشته‌گرایی و انحصارطلبی سیاسی می‌تواند اعتماد عمومی را افزایش دهد.

کلیدواژه‌ها: جنبش شیر و خورشید؛ بحران اعتماد؛ اپوزیسیون ایرانی؛ سرمایه اجتماعی؛ دیاسپورا؛ پادشاهی مشروطه؛ گذار دموکراتیک؛ رضا پهلوی؛ تشکل‌گرایی مدنی.

۱. مقدمه: چرا اعتماد مسئله مرکزی است؟

در جنبش‌های سیاسی، نارضایتی به‌تنهایی برای پیروزی کافی نیست. جامعه‌ای ممکن است از نظر اقتصادی فرسوده، از نظر سیاسی سرکوب‌شده و از نظر اخلاقی از حکومت منزجر باشد، اما تا زمانی که مردم به یکدیگر، به شبکه‌های مدنی، به پیام‌رسانان سیاسی و به مسیر آینده اعتماد نکنند، نارضایتی به سازمان پایدار تبدیل نمی‌شود. اعتماد در این معنا یک احساس ساده یا خوش‌بینی خام نیست؛ اعتماد نوعی زیرساخت اجتماعی است که اجازه می‌دهد فرد هزینه بدهد، وقت بگذارد، با دیگران همکاری کند و مطمئن باشد که از او سوءاستفاده نخواهد شد.

در ایران، بحران اعتماد عمق تاریخی دارد. تجربه انقلاب ۱۳۵۷، هم‌نشینی نیروهای ناهمگون، ظهور اسلام سیاسی، سرکوب نیروهای غیرحکومتی پس از انقلاب، تجربه سازمان‌های مسلح و تبعید، و سپس چهل‌و‌هفت سال حکومت امنیتی، همگی به جامعه ایرانی آموخته‌اند که سیاست می‌تواند خطرناک، فریبنده و پرهزینه باشد. در دیاسپورا نیز همین روان‌شناسی با شدت دیگری ادامه دارد: افراد از نفوذ امنیتی، از اتهام‌زنی، از تصاحب جنبش توسط گروه‌های ایدئولوژیک، و از سوءاستفاده تبلیغاتی می‌ترسند.

جنبش شیر و خورشید، اگر بخواهد از سطح هیجان و تجمع به سطح سازمان سیاسی و مدنی پایدار برسد، ناچار است بحران اعتماد را به عنوان مسئله اول خود تعریف کند. این بحران، اگر فهم و مدیریت شود، می تواند به نقطه شروع بلوغ سیاسی تبدیل شود؛ اما اگر انکار شود، می تواند جنبش را از درون به چند دسته بدبین، خشمگین، متهم کننده و بی عمل تقسیم کند.

۲. زمینه تاریخی بی اعتمادی سیاسی در ایران معاصر

بی اعتمادی ایرانیان نسبت به سیاست، محصول بی سوادی سیاسی ذاتی نیست؛ محصول تاریخی است که در آن سیاست بارها با زندان، حذف، جنگ داخلی، تبعید، خشونت، اعدام، خیانت ادراک شده و شکست گره خورده است. برای فهم این وضعیت باید چند گره تاریخی را از هم جدا کرد.

۲.۱. حزب توده و مسئله وابستگی ایدئولوژیک

حزب توده ایران از مهم ترین سازمان های چپ در ایران قرن بیستم بود و در فضای پس از اشغال ایران در جنگ جهانی دوم رشد کرد. تاریخ حزب توده برای بسیاری از ایرانیان با دو تصویر متضاد همراه است: از یک سو، تصویر روشنفکران، افسران، معلمان و فعالانی که علیه استبداد و برای عدالت اجتماعی فعالیت می کردند؛ از سوی دیگر، تصویر نیرویی که به دلیل نزدیکی به شوروی، استقلال ملی آن مورد تردید قرار گرفت. منابع تاریخی نشان می دهند که بحران های حزب توده پس از ماجرای آذربایجان و کردستان، و نیز مسئله امتیاز نفت شمال و رابطه با شوروی، به ریزش و اختلافات جدی درون حزب انجامید [۱]. این سابقه باعث شد در حافظه سیاسی بخشی از جامعه، چپ ایرانی نه صرفاً به عنوان یک جریان عدالت خواه، بلکه به عنوان جریانی مشکوک به وابستگی خارجی دیده شود.

۲.۲. مجاهدین خلق: از مبارزه ضد شاه تا بحران اعتبار ملی

سازمان مجاهدین خلق، در دهه ۱۳۴۰ با ترکیبی از اسلام انقلابی، عدالت خواهی و مبارزه ضد سلطنتی شکل گرفت. پس از انقلاب، این سازمان به یکی از رقبای مهم جمهوری اسلامی تبدیل شد. در سال ۱۳۶۰ تقابل میان سازمان و حکومت وارد مرحله مسلحانه شد و پس از سرکوب گسترده، رهبری سازمان به خارج منتقل شد.

منابع تاریخ سیاسی می‌نویسند که سازمان پس از خروج از ایران، در عراق مستقر شد و در دوران جنگ ایران و عراق، اتحاد آشکار آن با عراق به اعتبار ملی سازمان لطمه سنگینی زد [۲]. این تجربه در حافظه ایرانیان به یک الگوی بی‌اعتمادی تبدیل شد: ترس از این که یک گروه سیاسی با شعار آزادی آغاز کند، اما به تدریج به فرقه، ارتش ایدئولوژیک یا نیروی وابسته به قدرت خارجی تبدیل شود.

۲.۳. فداییان خلق، انشعاب، و سیاست فرقه‌ای

سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران نیز از مهم‌ترین جریان‌های چپ مسلح پیش از انقلاب بود. منابع تاریخی درباره چپ ایرانی پس از ۱۳۵۳ نشان می‌دهند که این سازمان بر نظریه «تبلیغ مسلحانه» و مبارزه چریکی تکیه داشت و پس از انقلاب با گسترش ناگهانی پایگاه اجتماعی مواجه شد [۳]. اما به سرعت اختلافات ایدئولوژیک و تاکتیکی آن را دچار چندپارگی کرد. در سال ۱۳۵۹، سازمان به دو گرایش اکثریت و اقلیت تقسیم شد؛ اکثریت نگاه نزدیک‌تری به حزب توده و تحلیل ضد امپریالیستی از جمهوری اسلامی داشت، درحالی‌که اقلیت خط مقابله شدیدتر با حکومت را دنبال می‌کرد [۳]. این الگوی انشعاب مکرر به جامعه آموخت که بسیاری از سازمان‌ها، پیش از آن‌که بتوانند کشور را اداره کنند، در اداره اختلافات درونی خود ناتوان‌اند.

۲.۴. کومله، حزب کمونیست ایران و جریان‌های حکمتی

در کردستان ایران، کومله و سپس حزب کمونیست ایران نقشی مهم در تاریخ چپ ایرانی و کردی داشتند. در دهه‌های بعد، منشعب‌شدن جریان‌های مارکسیستی و شکل‌گیری حزب کمونیست کارگری ایران با محوریت منصور حکمت، سپس پیدایش گرایش‌های حکمتی و خط رسمی حکمتی، نمونه دیگری از پیچیدگی، فرقه‌گرایی و انشعاب در اپوزیسیون چپ بود. در سطح نظری، این انشعاب‌ها ممکن است نشان‌دهنده پویایی فکری باشند؛ اما در سطح روان‌شناسی اجتماعی، برای شهروند معمولی اغلب به شکل سردرگمی و بی‌اعتمادی دیده می‌شوند: مردم نمی‌دانند کدام نام، کدام پرچم، کدام رسانه و کدام رهبر واقعاً نماینده چه چیزی است.

۳. جمهوری اسلامی و تولید ساختاری بی‌اعتمادی

بی‌اعتمادی فقط محصول عملکرد اپوزیسیون نیست؛ جمهوری اسلامی به صورت ساختاری بی‌اعتمادی تولید کرده است. نظام‌های امنیتی برای بقا به تکه‌تکه کردن جامعه نیاز دارند: خانواده به خانواده شک می‌کند، فعال به فعال، گروه به گروه، و دیاسپورا به داخل کشور. Freedom House در گزارش ۲۰۲۶ ایران را «غیرآزاد» ارزیابی کرده و توضیح می‌دهد که انتخابات ایران به دلیل نقش شورای نگهبان و نهادهای غیرانتخابی از استانداردهای دموکراتیک فاصله دارد؛ همچنین نهادهای امنیتی و قضایی در سرکوب مخالفان و محدودکردن آزادی‌های مدنی نقش دارند [۴]. در چنین محیطی، ترس از نفوذ، جاسوسی، پرونده‌سازی و مجازات، رفتاری غیرمنطقی نیست؛ واکنشی است به تجربه طولانی سرکوب.

در دیاسپورا، مسئله پیچیده‌تر می‌شود. از یک سو، ایرانیان خارج کشور امنیت نسبی دارند؛ از سوی دیگر، شکاف‌های هویتی، خاطرات سیاسی، رقابت رسانه‌ای، اختلافات نسلی و ترس از برچسب خوردن، فضای اعتماد را دشوار می‌کند. جمهوری اسلامی نیز با تهدید، ارعاب، تخریب شخصیت، اخبار جعلی و عملیات روانی می‌تواند این شکاف‌ها را تشدید کند. بنابراین جنبش‌رهایی ایرانیان باید بفهمد که بی‌اعتمادی نه صرفاً عیب اخلاقی افراد، بلکه بخشی از میدان نبرد سیاسی است.

۴. آناتومی بی‌اعتمادی در جنبش شیر و خورشید

در جنبش شیر و خورشید، بی‌اعتمادی چند لایه دارد. لایه نخست، بی‌اعتمادی به گروه‌های سیاسی قدیمی است: ترس از چپ، کمونیسم، مجاهدین، اسلام‌گرایی پنهان، نفوذ امنیتی یا پروژه‌های خارجی. لایه دوم، بی‌اعتمادی به فعالان جدید است: هر چهره تازه‌ای ممکن است «مشکوک» تلقی شود. لایه سوم، بی‌اعتمادی درون‌پادشاهی خواهی است: سنتی‌ها، گذشته‌گرایان، مشروطه‌خواهان، عملگرایان سیاسی، ملی‌گرایان تندرو و لیبرال‌دموکرات‌ها، همگی ممکن است خود را زیر یک پرچم ببینند اما آینده متفاوتی بخواهند. لایه چهارم، بی‌اعتمادی نسبت به خود شاهزاده رضا پهلوی است: برخی انتظار دارند او سازماندهی از بالا انجام دهد؛ برخی دیگر دقیقاً به دلیل همین انتظار از او فاصله می‌گیرند، چون نگران بازتولید تمرکز قدرت هستند.

این وضعیت پارادوکسیکال است. از شاهزاده انتظار می‌رود هم رهبر باشد، هم بالاتر از جناح‌ها بماند؛ هم سازماندهی کند، هم حزب نسازد؛ هم به خواست پادشاهی‌خواهان پاسخ دهد، هم جمهوری‌خواهان سکولار و نیروهای میانه را نترساند؛ هم نماد تاریخی باشد، هم پروژه آینده‌محور ارائه کند. حل این پارادوکس بدون اعتماد ممکن نیست.

۵. دو تیپ پادشاهی‌خواهی: گذشته‌گرا و آینده‌نگر

درون پادشاهی‌خواهی ایرانی دست‌کم دو گرایش قابل مشاهده است. نخست، پادشاهی‌خواهی سنتی و گذشته‌گراست. این گرایش عمدتاً بر حافظه شکوه گذشته، نظم ارتشی، توسعه دوره پهلوی، تصاویر نمادین، آرامگاه محمدرضا شاه در مصر، و نوستالژی ایران پیش از انقلاب تکیه می‌کند. این حافظه بخشی از هویت سیاسی است و نمی‌توان آن را نادیده گرفت؛ اما اگر به تنها زبان جنبش تبدیل شود، برای نسل‌های جوان، اقلیت‌ها، جمهوری‌خواهان سکولار، زنان، طبقات فرودست و نیروهای میانه جذابیت کافی نخواهد داشت.

دوم، پادشاهی‌خواهی آینده‌نگر و عملگراست. این گرایش شاهزاده رضا پهلوی را نه به‌عنوان رهبر یک حزب سلطنت‌طلب، بلکه به‌عنوان رهبر دوران گذار، نماد ملی و ضامن رفتن به صندوق رأی می‌بیند. برای این جریان، پادشاهی مشروطه یک راه‌حل میانه و نهادی برای مسئله ملی ایران است؛ اما مشروعیت نهایی باید از انتخابات آزاد و قانون اساسی آینده بیاید. این دیدگاه با الگوی گذار اسپانیا قابل مقایسه است؛ جایی که خوان کارلوس در گذار از فرانکیسم به دموکراسی نقشی محوری در تثبیت مسیر مشروطه و پارلمانی بازی کرد [۵]. قیاس ایران و اسپانیا نباید ساده‌سازی شود، اما درس مهم آن روشن است: چهره نمادین گذار وقتی مؤثر است که خود را بالاتر از انتقام، جناح و بازگشت اقتدارگرایی قرار دهد.

۶. خطر راست افراطی و سیاست هویتی

یکی از تهدیدهای جدی برای اعتمادسازی، کشیده‌شدن جنبش شیر و خورشید به سمت راست افراطی، نژادگرایی، عرب‌ستیزی، اسلام‌ستیزی کور، نفرت از مهاجران، فوبیای دائمی از انگلستان یا غرب، و زبان تهدیدآمیز علیه منتقدان است. چنین زبانی شاید در شبکه‌های اجتماعی هیجان تولید کند، اما برای گذار ملی فاجعه‌بار است. ایران آینده، اگر قرار است سکولار و دموکراتیک باشد، نمی‌تواند با نفرت جمعی از عرب،

مسلمان، چپ، جمهوری خواه یا اقلیت قومی ساخته شود. نقد اسلام سیاسی ضروری است؛ اما نقد ایدئولوژی با نفرت از مردم مسلمان یا عرب تفاوت دارد. دفاع از تمامیت ارضی ضروری است؛ اما دفاع از تمامیت ارضی با تحقیر اقوام ایرانی متفاوت است.

در سطح عملی، هرچه جریان های افراطی بیشتر خود را به شاهزاده نزدیک نشان دهند، هزینه اعتماد برای میانه روها افزایش می یابد. مخالفان جمهوری اسلامی که خواهان دموکراسی اند، باید مطمئن شوند که گذار سیاسی به انتقام، حذف، نظامی گری یا اقتدارگرایی جدید ختم نخواهد شد. بنابراین فاصله گذاری شفاف با خشونت کلامی، تهدید، ارعاب منتقدان و نوستالژی سرکوب، نه یک ژست اخلاقی بلکه شرط راهبردی اعتمادسازی است.

۷. اعتماد از نگاه علوم اجتماعی

در علوم اجتماعی، اعتماد بخشی از سرمایه اجتماعی است. سرمایه اجتماعی یعنی شبکه ها، هنجارها و روابطی که همکاری را ممکن می کنند. رابرت پاتنام نشان داد جوامعی که شبکه های مدنی، انجمن ها و هنجارهای همکاری قوی تری دارند، نهادهای دموکراتیک کارآمدتری تولید می کنند [۶]. فرانسیس فوکویاما نیز اعتماد را یکی از منابع اصلی توانایی جامعه برای سازماندهی اقتصادی و سیاسی می داند [۷]. در جنبش های اجتماعی، اعتماد به «هزینه مشارکت» مربوط می شود: اگر فرد فکر کند تنها خواهد ماند، فریب خواهد خورد، پرونده خواهد شد، یا پس از پیروزی حذف می شود، وارد کنش جمعی پایدار نمی شود.

نظریه های کنش جمعی نیز نشان می دهند که میان نارضایتی، سازمان و بسیج تفاوت وجود دارد. نارضایتی ماده خام است؛ سازمان، ظرف است؛ اعتماد، چسبی است که ظرف را نگه می دارد. بدون اعتماد، هر اختلاف کوچک به اتهام خیانت تبدیل می شود؛ هر پرسش، نفوذ تلقی می شود؛ هر نقد، دشمنی فرض می شود؛ و هر چهره جدید، پروژه امنیتی دیده می شود. در چنین وضعیتی، رژیم مستقر نیازی ندارد همیشه سرکوب فیزیکی کند؛ کافی است بی اعتمادی را تغذیه کند.

۸. نقش شاهزاده رضا پهلوی: رهبر گذار یا رهبر جناح؟

وبسایت رسمی شاهزاده رضا پهلوی مأموریت او را «گذار از جمهوری اسلامی به یک حکومت ملی، سکولار و دموکراتیک» معرفی می‌کند و پنج ستون راهبردی را برجسته می‌سازد: فشار حداکثری بر جمهوری اسلامی، حمایت حداکثری از مردم ایران، ریزش حداکثری از درون رژیم، سازماندهی حداکثری ایرانیان، و پروژه شکوفایی ایران [۸]. در گزارش NUFDI از نشست اپوزیسیون نیز آمده است که او خود را در پی مقام سیاسی شخصی معرفی نکرده و نقش خود را تسهیل شرایط حکمرانی دموکراتیک و هدایت دوران گذار تا انتخابات آزاد دانسته است [۹].

از منظر بحران اعتماد، همین نکته کلیدی است: اگر شاهزاده رهبر یک جناح تلقی شود، ظرفیت جذب ملی او کاهش می‌یابد؛ اما اگر رهبر دوران گذار، نماد آشتی ملی و حافظ صندوق رأی دیده شود، می‌تواند برای گروه‌هایی فراتر از پادشاهی‌خواهان قابل قبول‌تر شود. این نقش مستلزم سه شرط است: نخست، فاصله از افراط‌گرایی؛ دوم، شفافیت درباره سازوکارهای دوران گذار؛ سوم، حمایت از تشکل‌گرایی از پایین به جای جانشین‌کردن آن با فرمان از بالا.

۹. راهبردهای عملی برای حل بحران اعتماد

حل بحران اعتماد با شعار «به هم اعتماد کنید» ممکن نیست. اعتماد باید طراحی، تمرین و راستی‌آزمایی شود. در زیر، مجموعه‌ای از سازوکارهای عملی پیشنهاد می‌شود.

- آموزش سیاسی منظم: کلاس‌های کوتاه درباره تاریخ احزاب ایران، انقلاب ۱۳۵۷، چپ ایرانی، اسلام سیاسی، مجاهدین خلق، مفهوم پادشاهی مشروطه، جمهوری خواهی سکولار، فدرالیسم، تمامیت ارضی، حقوق اقلیت‌ها و قانون اساسی. هدف آموزش، تولید سرباز ایدئولوژیک نیست؛ هدف کاهش ترس ناشی از ناآگاهی است.
- منشور رفتاری محلی: هر گروه شهری یا دیاسپورایی باید منشوری کوتاه داشته باشد: عدم خشونت، عدم تهدید منتقدان، عدم نژادپرستی، احترام به صندوق رأی، شفافیت مالی، و تفکیک نقد سیاسی از تخریب شخصی.

- آزمون اعتماد مرحله‌ای: اعتماد نباید مطلق و ناگهانی باشد. افراد می‌توانند ابتدا در کارهای کم‌ریسک همکاری کنند، سپس مسئولیت‌های بیشتر بگیرند. این همان اعتماد تدریجی و مبتنی بر عملکرد است.
- شوراهای محلی مورد اعتماد: در هر شهر، چند چهره با اعتبار اجتماعی، سابقه حرفه‌ای، خوش‌نامی و رفتار متعادل می‌توانند نقش میانجی را بازی کنند؛ نه پلیس سیاسی، نه رهبر فرقه، بلکه داور مدنی.
- راستی‌آزمایی بدون پارانوای سیاسی: پرسیدن سابقه، منابع مالی، رابطه سازمانی و مواضع گذشته حق هر گروه است؛ اما اتهام‌زنی بدون سند، سرمایه اجتماعی را نابود می‌کند.
- شفافیت مالی: هر هزینه عمومی، کمک مالی، اجاره سالن، چاپ پوستر و تبلیغات باید ثبت و قابل گزارش باشد. ابهام مالی یکی از سریع‌ترین راه‌های تخریب اعتماد است.
- تفکیک نقش‌ها: فعال رسانه‌ای، سازمان‌دهنده محلی، سخنگوی سیاسی، مشاور حقوقی و رهبر نمادین یکسان نیستند. اختلاط نقش‌ها به سوءتفاهم و جنگ قدرت می‌انجامد.
- پرهیز از تسخیر جنبش توسط نوستالژی: احترام به تاریخ پهلوی مشروع است، اما پروژه آینده باید درباره قانون، اقتصاد، آزادی، نهادها و حقوق شهروندی باشد.
- گفت‌وگوی کنترل‌شده با نیروهای غیرپادشاهی‌خواه: جمهوری‌خواهان سکولار، لیبرال‌ها، ملی‌گرایان دموکرات و نیروهای میانه اگر به تمامیت ارضی، سکولاریسم و صندوق رأی متعهد باشند، باید در گفت‌وگو باقی بمانند.
- سواد امنیت دیجیتال و رفتاری: آموزش درباره امنیت ارتباطات، حفاظت از اطلاعات شخصی، شناسایی عملیات روانی و مقابله با اخبار جعلی باید بخشی از برنامه ثابت باشد.

۱۰. مدل پیشنهادی اعتمادسازی: از ترس به شکل

برای تبدیل بی‌اعتمادی به همکاری، می‌توان یک مدل پنج‌مرحله‌ای پیشنهاد کرد:

مرحله	هدف	ابزار عملی
۱. شناخت	کاهش ترس ناشی از ناآگاهی	کلاس تاریخ سیاسی، معرفی جریان‌ها، بحث کنترل‌شده

مرحله	هدف	ابزار عملی
۲. راستی آزمایی	جلوگیری از نفوذ و سوءاستفاده بدون اتهام زنی کور	سابقه سنجی، شفافیت مالی، معرف های معتبر
۳. همکاری کم ریسک	ساختن اعتماد رفتاری	جلسه عمومی، کار رسانه ای، جمع آوری کمک شفاف
۴. نهاده سازی محلی	تبدیل رابطه شخصی به سازوکار پایدار	شورای شهری، آیین نامه، انتخابات داخلی
۵. اتصال ملی	هم افزایی گروه ها بدون تمرکزگرایی افراطی	شبکه های شهری، منشور مشترک، هماهنگی پیام

۱۱. الزامات اخلاقی و راهبردی جنبش

اعتماد سازی بدون اخلاق سیاسی ممکن نیست. جنبشی که از اکنون زبان حذف، توهین، تحقیر و تهدید را عادی کند، پس از پیروزی نیز به سختی می تواند دموکراسی بسازد. بنابراین جنبش شیر و خورشید باید میان خشم مشروع علیه جمهوری اسلامی و نفرت کور سیاسی تمایز بگذارد. خشم علیه سرکوب، اعدام، فساد، تبعیض و اسلام سیاسی قابل فهم است؛ اما این خشم باید به سازمان، قانون و مسئولیت تبدیل شود، نه به انتقام جویی، نژادپرستی یا حذف منتقدان.

در این چارچوب، پادشاهی مشروطه اگر قرار است راه حل میانه باشد، باید «مشروطه» را برجسته کند، نه فقط «پادشاهی» را. مشروطه یعنی محدودیت قدرت، قانون اساسی، پارلمان، قوه قضائیه مستقل، آزادی مطبوعات، انتخابات، حقوق اقلیت ها و مسئولیت پذیری حکومت. بدون این عناصر، پادشاهی فقط نوستالژی خواهد بود؛ با این عناصر، می تواند یکی از گزینه های دموکراتیک آینده باشد که مردم درباره آن رأی می دهند.

۱۲. نتیجه‌گیری

بحران اصلی جنبش شیر و خورشید، بحران اعتماد است؛ بحرانی که ریشه در تاریخ سیاسی ایران، تجربه انقلاب، عملکرد گروه‌های مسلح، انشعاب‌های ایدئولوژیک، سرکوب جمهوری اسلامی و ضعف آموزش سیاسی دارد. این بحران با تبلیغات و شعار حل نمی‌شود؛ با طراحی نهادی، آموزش، شفافیت، منشور رفتاری، راستی‌آزمایی، تشکل محلی و رهبری فراجنبشی حل می‌شود.

اگر مردم ایران و دیاسپورا بتوانند از ترس فلج‌کننده عبور کنند و اعتماد تدریجی و مبتنی بر عملکرد بسازند، تشکل‌گرایی از پایین به بالا ممکن خواهد شد. در چنین وضعیتی، نقش شاهزاده رضا پهلوی می‌تواند به جای رهبری یک جناح، به رهبری دوران گذار و آشتی ملی تبدیل شود؛ نقشی که هدف نهایی آن نه تحمیل شکل حکومت، بلکه رساندن کشور به صندوق رأی، قانون اساسی و دولت دموکراتیک است. اعتماد، در نهایت، همان پلی است که نارضایتی را به سازمان، سازمان را به قدرت اجتماعی، و قدرت اجتماعی را به گذار سیاسی تبدیل می‌کند.

منابع

[۱] Encyclopaedia Iranica. “Communism ii. In Persia from 1941 to 1953.” درباره

بحران‌های حزب توده، مسئله آذربایجان/کردستان و رابطه با شوروی.

[۲] Encyclopedia.com / Encyclopedia of the Modern Middle East and North Africa.

“Mojahedin-e Khalq.” مدخل تاریخی درباره رشد سازمان، تقابل ۱۳۶۰، انتقال به عراق و اثر اتحاد با عراق بر اعتبار ملی سازمان.

[۳] Encyclopaedia Iranica. “Communism iii. In Persia after 1953.” درباره سازمان

چریک‌های فدایی خلق، نظریه تبلیغ مسلحانه، رشد پس از انقلاب و انشعاب اکثریت/اقلیت.

[۴] Freedom House. “Iran: Country Profile / Freedom in the World 2026.” ارزیابی

ایران به عنوان کشور غیرآزاد و توضیح نقش شورای نگهبان، رهبر و نهادهای امنیتی در محدودیت‌های سیاسی و مدنی.

Spain: “ Encyclopaedia Britannica. “Juan Carlos: Biography & Facts” [۵]
Government and Society.” درباره نقش خوان کارلوس در گذار صلح‌آمیز اسپانیا به دموکراسی و
پادشاهی پارلمانی.

Putnam, Robert D. Making Democracy Work: Civic Traditions in Modern Italy. [۶]
Princeton University Press, 1993.

Fukuyama, Francis. Trust: The Social Virtues and the Creation of Prosperity. [۷]
Free Press, 1995.

Reza Pahlavi Official Website. “With the people, for Iran” [۸]
Five Pillars»: فشار
حداکثری، حمایت حداکثری، ریزش حداکثری، سازماندهی حداکثری و پروژه شکوفایی ایران.

National Union for Democracy in Iran (NUFDI). “Iranian Opposition Unites [۹]
Around Crown Prince Reza Pahlavi.” گزارش درباره نقش پیشنهادی شاهزاده در دوران گذار و
انتخابات آزاد.

Abrahamian, Ervand. The Iranian Mojahedin. Yale University Press, 1989. [۱۰]

Abrahamian, Ervand. Iran Between Two Revolutions. Princeton University [۱۱]
Press, 1982.

Tilly, Charles. Social Movements, 1768–2004. Paradigm Publishers, 2004. [۱۲]

McAdam, Doug; Tarrow, Sidney; Tilly, Charles. Dynamics of Contention. [۱۳]
Cambridge University Press, 2001.

Six, Bart. “Trust and Social Capital in the Design and Evolution of Institutions [۱۴]
for Collective Action.” International Journal of the Commons, 2015.